

وظیفه سلطنت

از زمان هلکده ویکتوریا تا روز اولیاز (روم)

به قلم اتلی (نخست وزیر حزب کارگر انگلیس از ۱۹۴۵-۱۹۵۱ میلادی)

در هفتگی نامه ابزرور ، شماره ۲۳ مرداد ۱۳۳۸

ترجمه ع . م . عامری

بیش از نیم قرن است که من در جمعیت حامیان بهبود زندگی طبقه کارگر و بی نوا فعالیت کرده ام و در دگر گونی هایی که در جامعه انگلیس صورت گرفته سهمیه بوده ام .
بعضی از رسمهای دیرین از قبیل نان دادن ، خنقان دادن و ویران دادن به تهی دستان که صیغه گداپروری داشت به یاری من منسوخ گشت و به جای آن کار برای بیکاران فراهم آورد تا آنان از عمل خویش نان بخورند ، اما یک قلم از رسمهای دیرین را هرگز محتاج به برچیدن ندیدم و آن بساط سلطنت است . هرگز حتی خیال تبدیل سلطنت به جمهوری در ذهنم نگشته است تا چه رسد به سعی در راه ایجاد چنین تغییر و تبدیلی . حزب کارگر هیچگاه هواخواه شیوه حکومت جمهوری نبوده است . حزب اجتماعيون انگلیس با تجربه ای که از سلطنت طولانی ملکه ویکتوریا اندوخته اند با هم مسلکان اقلیم اروپا که خاطره هایی از سلسله هابسبورگ (۱) ، هوهنتزلرن (۲) و بوربن (۳) دارند فرق بسیار دارد . اجتماعيون انگلیس چون خوی عمیق دارند و همین خوی و خصیت یکی از وجوه اختلاف آنان با هم مسلکان اروپایی است توجه خویش را بیشتر به مسائل مهمتر معطوف داشته اند .

به یاد دارم جیمی [مخفف جیمز مکستون] (۴) از قول جان وینلی (۵) چنین نقل کرد «هیچ دلیلی ندارد که رئیس جمهور محافظه کار و دیرینه پسند را به پادشاهی محافظه کار و آهسته رو برتری نهیم .» فکر حکومت جمهوری ، مطالب بسیاری از سیاستمداران طبقه سوم مانند جوزف چمبرلین ، در فاصله بین ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ ، که تصویری بود بی تصدیق عقل با قدرت یافتن اجتماعيون سستی گرفت . به زعم اجتماعيون سرمایه داری دشمنی بود آلدنه دستگاه سلطنت .

سفرهای رنگین تر

در نهضت کارگری وجود کارگر مؤثر می نمود نه طبقه سوم . آن حسن خقارتی که غالباً مردمان طبقه سوم قرن نوزده در خویش احساس می کردند در میان مردمان طبقه کارگر وجود نداشت .

- ۱ - سلسله امپراتوران اتریش ۲ - سلسله پادشاهان یروس و از ۱۸۷۱ امپراتوران آلمان
- ۳ - سلسله ای از سلسله پادشاهان فرانسه ۴ - از سران حزب کارگر ؛ وکیل مجلس عوام در سال ۱۹۲۲ ؛ مؤلف کتابی به نام «لین» و کتاب دیگری به عنوان «اگر من مالک رقاب شوم»
- ۵ - از سران حزب کارگر ؛ وکیل مجلس عوام در سال ۱۹۲۲ ؛ وزیر بهداشتی در هیأت دولت کارگر مکدونالد در سال ۱۹۲۲

امروز در پست‌ترین خیابانها شور و شعف بسیار نسبت به ملکه مشاهده می‌کنید. علت این امر بر من روشن نیست. همین قدر می‌دانم که عامه بدین مقام و دستگاہ التفات خاص دارد. برای فرزندان کارگران و آفتاب نشینان و جوانان بی‌نوا محفل تفریح و ورزشی در مجله لایم هوس لندن که کوی فقیرترینان است تأسیس کرده بودم. پسرکی را در آن محفل به یاد دارم که می‌گفت «بعضی مردمان از فرق میان ما و شاه سخن می‌رانند. شاه با ما فرقی ندارد. تنها تفاوت بین ما و او این است که سفره عصرانه اش کمی از سفره ما رنگین تر است.» درک جزایای سلطنت مشروطه، به نظر من، بس آسان می‌نماید. پادشاه نماینده همه مردمان کشور و از کشمکشهای حزبی به دور است. رئیس جمهور هر قدر هم که محبوب قلوب باشد باز از جانب مردمانی که عقیده و آرزوهای خاص دارند برگزیده می‌شود بنابراین گروه مخالف، معارض او خواهند بود. پادشاه حکم داور بازی دارد اگرچه در روزگار ما به ندرت اتفاق می‌افتد که این داور در «سوت» خود بنهد.

شاه آن نوع وفاداری پرشوری را که اگر وی نباشد متوجه رئیس حزبی می‌گردد به جانب خویش جلب می‌کند. از همین روی در سلطنت مشروطه که شاه به اراده نمایندگان برگزیده ملت است خطر شفتگی مردمان نسبت به افرادی مانند هیتلر، موسولینی و حتی دو گل کمتر است. دستگاه سلطنت به حکومت و اداره کشور تبات و دوام می‌بخشد. رفتن رئیس حزبی موجب دگرگونی اوضاع نمی‌شود. امور کشور سلطنتی به رسم مألوف پیش می‌رود. حتی کناره گیری ادورد هشتم که در هر کشور دیگر باعث حوادثی می‌گردید در رسد کهن سلطنتی اثر نبخشید.

هر به چهار سالی سلطانی

محکم‌ترین و مرفه‌ترین جمهوریه‌ها جمهوری امریکای شمالی است و چنین معروف است که امریکاییان از تشریفات و «زلم زیمبوهای» پادشاهی سخت بیزارند در صورتی که حکومت امریکا بیش از انگلیس صیغه سلطنت دارد.

تفاوتی که امریکاییان با ما دارند این است که آنان سلطان خویش را هر به چهار سال انتخاب می‌کنند. اختیارات رئیس جمهور امریکا از نوع همان اختیاراتی است که ویلیام سوم (۱) داشت. چگونگی استفاده از این اختیارات بیشتر به قوه عزم و اراده و کفایت رئیس جمهور بستگی دارد. بین روزولت و کولیدج تفاوت از زمین تا آسمان بود همچنان که میان هنری سوم (۲) و ادورد اول (۱) فرق بسیار موجود بود.

بس دشوار است که بتوان تندی را در یک آن هم نماینده مردمان کشور دانست و هم رئیس حزب. شاهد گفتارم داستان آن سر کرده انگلیسی است که با عدیل امریکایی غذا می‌خورد. چون نان خورده شد سر کرده انگلیسی سانگین به دست برپای خاست و گفت «این جام را به سلامت ملکه می‌نوشم. خدانگهدارش باد.» سپس از رئیس جمهور یاد کرد. رئیس جمهور امریکا از حزب عامیون (دمکرات) بود. سر کرده جمهور بخواه امریکایی ساغر به کف از جای برخاست و چنین لب به سخن گشود «به یاد رئیس جمهور، خدا ما را حفظ کند.» مجال است که در کشور انگلیس پادشاهی بتواند مالک رقاب گردد در صورتی که بسیاری از امریکاییان هوشمند منکر نیستند که رئیس جمهوری ممکن است به صورت جباری جلوه کند.

۱ - پادشاه انگلیس از ۱۶۸۹ - ۱۷۰۲ میلادی ۲ - پادشاه انگلیس از ۱۴۱۶ - ۱۴۲۲

میلادی ۱ - پادشاه انگلیس از ۱۴۲۲ - ۱۴۰۷ میلادی

با همه اینها، هر چند امریکاییان پیروای آداب و رسوم سلطنتی ندارند بردستگاه سلطنتی انگلیس دق نمی‌گیرند. شاه پیشین (۱) محبوب امریکاییان بود همچنان که ملکه کنونی در نظر آنان معزز و محبوب است. فرانسویان نیز هر دو را بزرگوار و محترم می‌شمارند.

نشان مشترك وحدت

ممکن است سؤال شود که آیا سنت دیرین، دستگاه سلطنت را برجای نگهداشته یا پادشاهان به کفایت خویش این مقام را حفظ کرده‌اند. سه پادشاه اخیر به انگلیس فراوان خدمت کردند اما توجه به این نکته ضروری است که بهبود وضع معیشت و توسعه مداخله عامه در امر حکومت که از هنرهای حزب کارگراست و من عضوی از اعضای آن به شمار می‌آید در کشوری که سلطنت مشروطه دارد صورت گرفته است نه در کشوری جمهوری.

نروژ و سوئد و دانمارک، شاید، تنها کشورهای سلطنتی اروپا باشند که عدالت اجتماعی در آنها حکمفرماست. مردمان این کشورها هم، مانند انگلیس، خوشبختند که پادشاهانی غمخوار و خادم خلق داشته‌اند و سیاستمداران آنان مردمانی کاری بوده و هستند که احتیاجات قوم خویش را خوب تشخیص کرده‌اند و نسبت به اتحاد رعیت به یک چشم نگرسته‌اند. می‌توان ادعا کرد که درین کشورها افراد، دستگاه سلطنت را حراست کرده‌اند.

به نکته مهم دیگر در دفاع از دستگاه سلطنت باید اشاره شود.

کشورهای خواهر خوانده (۲) انگلیس از اقوام مختلف ترکیب یافته‌اند و احتیاجی مبرم به نشان مشترك وحدت دارند. بعضی از این اقوام وارث احساسات شدید وفاداری نسبت به پادشاه هستند. احساسات بعضی دیگر بدان شدت نیست. برخی اکنون به شیوه حکومت جمهوری روی آورده‌اند اما در آنها هم شاه رئیس کشورهای خواهر خوانده محسوب است و نشان زنده وحدت. افزودن یک ماده به قانون اساسی مبنی برین که این کشورها همه متحدند و در غم و شادی یکدیگر سهیم، هرگز جانشین نشانه زنده وحدت نخواهد شد تا چه رسد به آنکه رئیس جمهوری از جانب مردمان این کشورها انتخاب گردد. هر چند با ملکه ویکتوریا (۳) و ادورد هفتم (۴) دوردور شناسا بودم نخستین پادشاهی را که از نزدیک شناختم جرج پنجم (۵) بود. وی پادشاهی بود یک نیت و خیراندیش. عرض نمی‌کنم که هوش سرشار و یا کفایت پدرش را داشت اما مردی بود پیرو قوانین کشور، پرکار، دلسوز. استعداد آن داشت که با تغییرات زمانه همساز گردد و لو آن تغییرات خلاف طبعش افتد.

دردوره‌ای که سلطنت مشروطه باب است چه لزوم که پادشاه هوش سرشار داشته باشد. آنچه ضروری است این که پادشاه مردی عادی اما نیکوروش و خوش منش باشد و بداند و وظائف این مقام رفیع را چه سان اداء کند.

چشیدن مزه جنگ در نیروی دریایی

جرج پنجم را هنگامی که وزیر پرست و تلگراف بودم، چند بار دیدن کردم. مردی بود بسیار منصف. کسانی که داستان اولین ملاقات وی را با مکدونالد (۶) هنگام تشکیل حکومت کارگری

۱ - جرج ششم پادشاه انگلیس (۱۹۳۶-۱۹۵۲ میلادی). و پدر ملکه فعلی

۲ - Commonwealth ۳ - دوره سلطنت او از ۱۸۳۷ تا ۱۹۰۱ میلادی

۴ - دوره سلطنت او از ۹۰۱ تا ۱۹۱۰ میلادی ۵ - دوره سلطنت او از ۱۹۱۰ تا ۱۹۳۶

۶ - وی نخستین حکومت کارگری را در ۱۹۲۴ میلادی تشکیل داد.

خوانده‌اند ازین موضوع نیک آگاهند . برای اثبات انصاف و حقیقت‌بینی که پادشاهان قرن بیستم انگلیس در اجرای وظائف از خویش نمودار ساخته‌اند مدرکی به‌ازترجمه حال جرج پنجم نمی‌شناسم . نویسنده این ترجمه دریک جا از قول او درباره‌ی حزب کارگر چنین آورده است : می‌دانم که اعضای این حکومت از حزب کارگرند اما حق این است به آنها هم فرصت خدمت بدهیم . علاوه برین ، مکدونالد مردی است پاک‌آرو و صاحب خصال نیکو .»

جرج پنجم پادشاهی بود بسیار وظیفه‌شناس . سیرت و سرپریت او در دو مورد خوب نمایان گشت . نخست هنگام وقوع جنگ جهانی اول ، دیگر موقع بعراق مجلس اعیان (۱) . این مرد ازین دو حیث از بونه آزمایش خوب درآمد .

حس وظیفه‌شناسی جرج ششم حتی بر آن بدرهم می‌چرید . شاید این نتیجه فهم بیشتر و مغز حساس‌تر بود . جرج ششم با جنگی بس هولناک تر و تغییراتی عظیم‌تر در انگلیس و در کشورهای تابع روبرو شد که سخت احتیاج به قوه سازش با اوضاع جدید و تساهل و بینش تاریخی داشت .

هر کس به این مرد نزدیک می‌شد درمی‌یافت که او تصمیم دارد وظیفه خویش را درست مطابق شریف‌ترین مرامهای پادشاهی اجرا کند . بدون این که وقار خویش را از دست بدهد به عامه نزدیک و به افکار آنان آشنا می‌شد . مانند پدر ، این امتیاز را داشت که از ولیم هندی به مقام سلطنت نرسید و دیگر این که مدتی در نیروی دریایی ، آن‌هم نه فقط در زمان صلح ، به خدمت اشتغال ورزید .

گمان می‌کنم اگر جرج ششم را به حال خویش وامی‌گذازیدند در املاک خویش به امر زراعت می‌پرداخت و به شکار و تفریح در هوای آزاد روی می‌آورد . طبیعت حواشی و بطانه‌اش همه مردمانی بودند اشراف‌منش و محتاط و حامی آداب و رسوم کهن . جرج محافظه‌کار و آهسته‌رو بود اما محافظه‌کاری روشن‌بین . دائره معلوماتش نسبت به اشراف دیگر بسیار وسیع‌تر می‌نمود .

لزوم تغییر را دریافت

جرج ششم از امور صنعتی با اطلاع و به طرز فکر کارگر واقف بود . رابطه‌اش با انجمن حامیان بهبود زندگی طبقه کارگری چیزیها به او آموخته بود . تغییرات اجتماعی را ، با همه محافظه‌کاری که داشت ، از واجبات می‌شمرد . هر چند از فکر عام‌المنفعه کردن صنایع بیزار بود روش پوسیده‌کار-فرمایان را هیچ نمی‌پسندید و گمان می‌کرد که برای اصلاح امر معاش کارگران هیچ راهی نیست مگر آن که معادن را عام‌المنفعه کنند .

علاقه‌اش به تأسیس گروه‌های پیش‌آهنگ مخصوص فرزندان کارگران و ترتیب گردشها و تفریحات تابستانی آنان میان من و او وجه اشتراکی به وجود آورده بود چه من هم به این کار اقبال داشتم و در این باب اقداماتی کردم . این دلبستگی مشترک مرا با خلق و خوی و مسیر فکر او آشنا ساخت . همه پادشاهان ، به شرط آن که گوش شنوا داشته باشند ، در طی سالهای دراز درباره اشخاص و امور ، به حکم حشر و نشر فراوان و سیر آفاق و انفس ، معلومات مفید فراوان می‌اندوزند و اگر قوه حکم و تمیز داشته باشند به یاری این ذخیره‌های معنوی می‌توانند به کشورمداران نصایح حکیمانه و راهنمایی‌های خردمندانه بدهند و بکنند . چنین می‌بندارم که منشیهای مخصوص آنان هم که معمولاً از میان مردمانی مستعد و کافی برگزیده می‌شوند قادرند پادشاهان را یاری دهند . شک ندارم که جرج

۱ - بالدوین ، نخست وزیر انگلیس ، در سال ۱۹۲۷ در صدد برآمد که قدرت مجلس اعیان را افزون کند اما بواسطه مخالفت شدید دو حزب کارگر و آزادیخواه موفق نشد .

ششم خوش اقبال بود که منشی چون الن لاسل داشت و به نظرم وی درین سمت دشوار موفقیتی بی نظیر تحصیل کرد. این سمت علاوه بر قدرت کار، اِلْم و حسن تدبیر لازم دارد.

همسر جرج ششم با کفایت و خیرگی تمام به شوی مدد می داد و بی تردید یکی از عواملی که اساس سلطنت را مستحکم ساخته زندگی خانواده سلطنتی است که الحق برای مردمان انگلیس سرمشقی بس عالی و نمونه عزت و حرمت و عفت است. به یاد دارم که روزی به نهر و گفتم « خانواده سلطنتی رمز و نشانی است که کشورهای خواهر خوانده بدان محتاجند زیرا این رمز و نشان پسند خاطر اقوام مختلف چین کشورهاست ». بسیار خوش وقتم که اکنون بانوبی بدین نازنینی بر چهار بالش سلطنت نشسته و مردی محبوب چون فیلیپ به همسری او برگزیده شده است. این دو آداب و سنن سلطنت را چنان مجری می دارند که دهان اهل کشور به آفرین و مرجبا گشوده است.

به خاطر دارم که هنگام نخست وزیریم از بابت یافتن شویی در خورد الیزابت پریشان حال بودم و با خود می اندیشیدم که « بهر حال جنگ به انتخاب شاهزاده ای آلمانی ناتراشیده به عنوان همسر وی، احتمالاً، پایان بخشیده است. « روزی با مانت باتن (۱) و بانویش ناهار می خوردم. به جوانی معرفی شدم که به نظرم بسیار فهم و دلپسند آمد. شاد گشتم ازین که وی نامزد همسری ملکه فعلی است. منت خدای را که دوره وصلتهای سیاسی بر سر آمده است.

صندلی و سیگار

شرح حال نخست وزیران پیشین را که مرور می کردم خود را خوشبخت می شمردم که سرو کارم با پادشاهی چون جرج ششم افتاده نه با پادشاهی چون جرج چهارم و حتی ملکه ای مانند ویکتوریا. از تفاوتی که بین طمطراق و تشریفات گذشته و سلهی و بی پیرایگی که امروز میان پادشاه و مشاور مهم او برقرار است به شگفت آمده ام. خبر دارم که ملکه ویکتوریا متوقع بود که نخست وزیر هنگام « شرفیابی » همیشه در پیش او بر پای بایستد و اسرار مملکت را ایستاده به گوش او برساند در صورتی که جرج ششم بی حاجب و دربان مرامی پذیرفت و اجازه جلوس می داد و حتی سیگاری هم بهمن تعارف می کرد.

در آن روز گاران گفتگوی بین شاه و نخست وزیر بسیار رسامانه و به عباراتی مطمئن و با شکوه صورت می گرفت. ملکه ویکتوریا شاید در برابر دزی (۲) مختصری از تشریفات می کاست اما رفتارش با گلادستون (۳) چنین نبود. هیچ نمی توانم تصور کنم که ملکه ویکتوریا به عبارات ساده، بی تکلف، به سالزبوری (۴) بگوید « یوسفک (۵) ما با مستعمرات آتش به یک جوی می رود یانه ؟ » اما از جرج ششم هیچ مستبعد نبود که از من بپرسد « آیا مانی (۶) با سران سپاه فرانسه « اُخت » هست یا نه ؟ » یا، مثلاً بگوید « نای (۷) پزشکان را خوب موافق کرده و به خط فرمان آورده است. » من هم

- ۱- دریا سالار انگلیس؛ نایب السلطنه هندوستان ۱۹۴۷ میلادی؛ فرمانفرمای هندوستان ۱۹۴۷-.
- ۲- مخفف دزربلی، نخست وزیر معروف انگلیس در سالهای ۱۸۶۷ و ۱۸۷۴-۱۸۸۰.
- ۳- عضو حزب آزادیخواه انگلیس که بین سالهای ۱۸۶۸ و ۱۸۹۴ چهار بار نخست وزیر شد.
- ۴- بین ۱۸۸۵ و ۱۹۰۲ سه مرتبه نخست وزیر انگلیس شد. ۵- جو (Joe) مخفف جوزف Joseph؛ مراد جوزف چمبرلن وزیر مستعمرات ملکه ویکتوریا است. ۶- یعنی مانیوئل شینول وزیر جنگ انگلیس از ۱۹۴۷- ۱۹۵۰.
- ۷- یعنی انورین بوان وزیر بهداری دولت کارگری



ملکه و بکتوریا و گلاستون نخست وزیر انگلیس (۱۸۶۸ م.)

این گستاخی را داشتیم که به او بگویم « دیدید دیروز ، این کلمه (۱) مرد دوالک باز در مجلس عوام » راجع به استقلال هندوستان ، چه گر به رقصانیهها کرد .
در شرفیایهای خصوصی ، امروزه ، لزومی ندارد که دائم کلمه « اعلیحضرت » را تکرار کنیم . کلمه « سرور » را بسنده می دانیم . روایاتی که در ترجمه حال جرج ششم آورده اند غالباً خشک و تصنعی است در صورتی که واقعاً ملاقاتهای با پادشاه در محیط « خودمانی » و بی تکلف روی می داده است .

واقعه‌ای در نخستین شرفیایی من

در ترجمه حال جرج ششم به قلم ویلر بنت خواننده در باب شرفیایهای من ، هنگام نخست - وزیریم ، به اشاراتی چند بر می خورد . این مواقع البته مواقعی است که نخست وزیر مهمترین وزیر هیأت دولت و مستشار معتمد الیه پادشاه به حساب می آید . از جمله اختیارات قانونی پادشاه یکی این است که نخست وزیر را در کارهای سودمند تشویق کند و از دادن اندر زهای نیک به او مضایقه نماید

و به اقتضای وقت حتی از تعذیر تن نزنند .

ملکه ویکتوریا به این حد قانع نبود . اصرار می ورزید که فلان و بهمان به وزارت خارجه منصوب گردند و حتی یک بار انتخاب لاوشیر (۱) را به وزارت بجد مانع آمد . در دوره جرج ششم اجرای قانون اساسی دقیقاً تحقق یافت . وی هرگز به انتخاب وزیری اعتراض نکرد .

ترجمه حالی که در بالا از آن سخن رفت واقعه ای را که پس از انتصابم به نخست وزیری، در سال ۱۹۴۵، و در نخستین شرفیابی روی داد بر، رنگ و بوی داده است . حقیقت این که مجبور بودم شتابان هیأت دولت را تشکیل دهم چون می بایست هر چه زودتر بانجمن پتسدام (۲) بازگردم . درین هنگام فقط بعضی وزیران مهم را انتخاب کرده بودم .

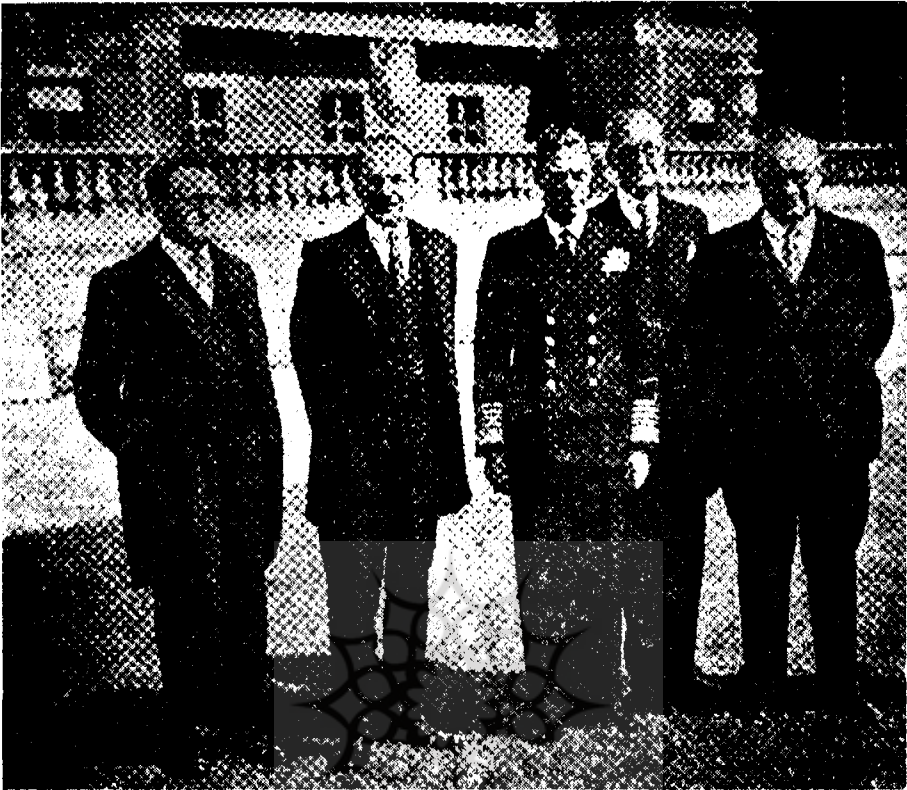
به حضور شاه که رسیدم هنوز درباره وزیر خارجه و وزیر دارایی تصمیم نکرده بودم . انتصابم بین دالتون وارنست بون دور می زد . هر دو شایسته هر یک ازین دو مقام بودند . در وهله اول میل برین بود که چون دالتون در سال ۱۹۲۹ مقام معاونت آن وزارتخانه را داشت به سمت وزیر خارجه و بون را به عنوان وزیر دارایی برگزینم . بون در هیأت منتخب مجلس برای واری ارقام دخل و خرج عضویت داشت (۳) و در امور مالی شهرتی فراوان کسب کرده بود . به خاطر ندارم که شاه در این امر رای بی اظهار کرده باشد . اما چنان بنظرم رسید که بون را برای مقام وزارت خارجه اصلح می شمارد .

میل شاه عامل قطعی نبود

هنگام بازگشت از حضور شاه موضوع را شخصاً خوب در خاطر گرداندم و بدین نتیجه رسیدم که بهتر آن است بون وزیر خارجه باشد . دلایل گوناگون ممد این تصمیم بود . یکی آن که مردی دانا و توانا یعنی مورینسن که می بایست امور داخلی کشور را نظم و نسق دهد با بون نمی ساخت . میان شان سخت شکر آب بود . اگر بون وزیر دارایی می شد خواه ناخواه یا موریسون سروکار می یافت و می ترسیدم که بر سر امور جزئی با یکدیگر در آویزند . پس مصلحت آن دیدم که به این دو عضو مهم هیأت دولت مأموریتی داده شود که فرصت تصادم بین آنها کمتر میسر گردد . طبیعتاً رای شاه هم ، که درین مورد ، بسیار بجا بود ملحوظ گشت اما به هیچ وجه میل شاه علت اصلی تصمیم من نگشت . فقط یک بار دیگر ویلرنت راجع به مداخله شاه در کار من ذکر می کرد که به میان می آورد و آن موقع تقدیم لایحه ضروری نظام اجباری و جیره بندی نان و چگونگی امر تولید و مصرف به مجلس عوام است . این لایحه هنگامی عرضه شد که با خطراتی چند خاصه خطر مالی و اقتصادی مواجه بودیم . لایحه به ضرورت در یک جلسه فوق العاده تصویب شد . جرج می گفت که من برای لزوم تصویب لایحه دلایل کافی اقامه نکرده ام و بنا بر تبلیغات ناروای چرچیل در انتخابات سال ۱۹۴۵ در صدمد که اختیارات تام و قدرت استبدادی تحصیل کنم و کوس مالک رقابی بزنم .

هنگام تقدیم لایحه به مجلس باز چرچیل به جنب و جوش افتاد و فرصت یافت تا همان پیاوه سرایبهای پیشین را از سر گیرد . جرج هم ، به تلقین ، فریب افسانه های افسون چرچیل را خورده

۱ - Labouchere وزیر تجارت از ۱۸۳۹ - ۴۱ و از ۱۸۴۷ - ۱۸۵۲ ؛ وزیر مستعمرات از ۱۸۵۵ - ۱۸۵۸ ۲ - شهر کی در شمال شرقی آلمان و نزدیک برلن ؛ محل انجمن شدن ترومن و چرچیل (بعد از چرچیل اتلی) و استالین از ژوئیه ۱۹۴۵ تا اوت همان سال ۳ - به اصطلاح مجلسیان « عضو کمیسیون بودجه » بود



جرج ششم پادشاه انگلستان - سال ۱۹۴۵ م.

وزیران ، ازچپ به راست : موريسن - اتلی - اثر گرینوود - یون

بود و می‌پنداشت که واقعاً ما راه حکومت استبدادی را هموار می‌سازیم . اندکی بعد که دریافت هلالوشهای پیرچیل و خیل او از جنس شیرین کاریهای مرسوم حزب محافظه کار است و هیچ پرویا ندارد شاد شد و جمعیت خاطرش دست داد .

دو حق قانونی و مهم هنوز به شخص شاه تعلق دارد . یکی حق انتخاب نخست وزیری که اعضای هیأت دولت را تعیین کند ، دو دیگر حق رد و قبول پیشنهاد انحلال مجلس . در امر نخستین من به دشواری برنخوردم چون به عنوان رئیس حزبی که اکثریت آرا را برده بود به مجلس بازگشته بودم . اما پس از تشکیل اولین جلسه و کلاهی حزب کارگر که بعد از کشودن مجلس جدید صورت گرفت ، حزب می‌توانست مرا از سمت ریاست معزول کند . درین صورت مکلف بودم که به حضور شاه عرضه دارم که حق تشکیل هیأت دولت از من سلب شده است و شاه هم ناچار بود دیگری را بدین کار برگمارد . در قرن نوزدهم چندین بار اتفاق افتاد که نخست وزیر از شغل خویش استعفا خواست . اخیراً هم ملکه مجبور شد پس از استعفای ایدن دیگری را بجای وی برگزیند . درین گونه مواقع است که شاه یا ملکه ، پس از مشورت با کسانی که خویش مایل است ، شخصاً تصمیم می‌کند برای مقام نخست وزیری که را به دربار بخواند .

تعیین وقت انحلال مجلس

اکنون کمتر اتفاق می افتد که نخست وزیری به شاه پیشنهاد انحلال کند و پذیرفته نگردد. هر چند درین اواخر بینگک، فرمانفرمای کانادا و نماینده پادشاه انگلیس پیشنهاد مکتزی کینگ، نخست وزیر آن کشور را، نپذیرفت. اگر حکومت کارگر، هنگامی که تنها به شش رأی اکثریت را به دست آورده بود، در مجلس عوام مغلوب می گشت دچار همین سرنوشت می شد. درین موقع هر گاه پادشاه بومی برد که رئیس حزب مخالف رای بیشتر دارد در دم او را به تشکیل هیأت دولت مأمور می کرد. در ۱۹۲۴ جرج پنجم اگر می خواست می توانست پیشنهاد مکدونالد را راجع به انحلال مجلس رد کند اما نکرد چون، به گمان من، مصلحت ندید تمای اولین نخست وزیر حزب کارگر را نپذیرد.

تشخیص و تعیین زمان انحلال با نخست وزیر است. من در ۱۹۵۱ یکی از کسانی بودم که می بایست درین باب تصمیم بگیرم. از ترجمه حال جرج ممکن است چنان استنباط گردد که پادشاه مرا به انحلال مجلس تجدید انتخابات مجبور کرد. نه چنین است. وضع مزاجی پادشاه مرا بر آن داشت پیش خود حسابهایی بکنم.

هنوز در آن موقع نشانی که دال بر نزدیکی مرگ پادشاه باشد پیدانمود. پادشاه می خواست به استرالیا و زلاند جدید سفر کند. نقاقت داشت و چون مردی بسیار باوجدان بود احتمال می دادم که از وضع دولت من ناراحت است و رنج می برد.

ما در مجلس عوام، چنان که اشاره شد، شش رأی اضافی داشتیم. بعضی از وکلای حزبی هم پیر وعلیل بودند. هر زمان انتظار مغلوبیت میرفت. امید ما به سلامت موقت وکلای پیر حزب و یازی مشتی و کیل حزب آزادخواه متغیر لون بود. انصاف ندانستم که پادشاه پریشان خاطر به سفر رود. برای تجدید انتخابات، البته، دلائلی دیگر داشتم. دلیل مهم فشار کار بروکلای حزبی بود و درعین حال، حقاً، چگونگی مزاج پادشاه را هم می بایست در نظر بگیرم.

به گمان من انگلیس ازین حیث بسیار خوشبخت بوده که پادشاهانی داشته که می دانستند، در جامعه ای آزاد، چه سان «سلطنت کنند» و وظائف این مقام را انجام دهند و الحق انجام هم دادند. به یاد ندارم که جرج ششم از قانون اساسی ذره ای تخلف ورزیده باشد. در دوره او محبویت و آب روی سلطنت انگلیس مبلغی فزونی گرفت.

